

جعبه سیاه نا آرامی‌ها

در هفته‌ای که گذشت، در میان اظهارات آشفته و غیر آشفته‌ی بعضی از مسئولین، یکی از مقامات وزارت کشور گفت: به دنبال جعبه سیاه اتفاقات اخیر هستیم. حقیر گوید، آن جعبه سیاه مدت زمان مدیدی ست که پیدا شده، لیک الفبای حضرات و جناح‌ها در بازخوانی این جعبه متفاوت است و هر یک با کدهای دلخواه خویش رمز گشایی می‌کنند؛ زیرا صداقت و شفافیت، حلقه‌ی مفقوده‌ی این رمز گشایی‌هاست، و گر نه دیر و ز اشکنه خوردن، ضرورت عیش محسوب نمی‌شد و ناگهان امروز، اعتراضات، حق معیشتی مردم.

عجب استاد شده‌اند بعضی حضرات در این تقلب احوال. و اما آن جعبه سیاه و یا بخشی از آن سیاهی:

این جعبه سیاه، انباشته‌ای ست از سیه‌فکری‌ها و سیه‌بافی‌های یک دهه پیش، که وقتی یک شبه سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی نقش خود را در شفافیت و پایش تراکنش فوق نجومی کشور از دست داد، حضرات ملاطفت کردند و معاشقت ورزیدند و وقتی در هیچ سالی از هشت سال، لایحه‌ی بودجه به موقع تقدیم نشد، مجلسیان راحته‌ی مهر ورزیدند و با قانون شکنان نرد عشق باختند؛ و چه جالب و البته سؤال برانگیز، آن صبحگاهی که همه‌ی مردم سر از خواب برداشتند و قدرت خریدشان را در فاصله‌ی یک شب تا صبح به ثلث تقلیل یافته دیدند، به ذهن احدی شان خطور نکرد که برای مطالبات حق (!) معیشتی به شورش خیابانی روی آورند؛ گویی در همان خواب شب در هاله‌ی نوری به مردم حکم و دستور پخت اشکنه افاضه شده بود.

در این میانه، منطقه‌ی فراغی هم در یکی از استان‌های بزرگ کشور فراهم شد که گویی در یک خود مختاری نانو شده، هر هفته منشور منویات حاکم خود خوانده را خطابه‌ای می‌کرد، تا آن که ممز و جی از فتاوی اشکنه‌ای به مخلوطی از دعاوی حقوق حقه‌ی معیشتی پیوند خورد و داد و امعیش تا از خطه‌ی خراسان به پاخاست.

القصة، تمام تجربیات اعتراضات خیابانی و شورش‌های بی سر در تمام دنیا نتیجه‌ی محتومش خاموشی دیر یاز و داست. این تجربه‌ی اخیر چندان شور مندانه‌تر و عمیق‌تر از جنبش وال استریت و یا خیمه‌خراگاه‌های میدان قاهره نیست و صد البته ترامپیان و سعودیان و مریمیان و آوارگان، حداکثر چند توثیت می‌کنند و سپس روی هزار و یک بدبختی خود، دوباره سوئیچ. جرقه ز نه‌ای این اعتراض "ناپایدار" نیز شاید تصور همین مقدار "پایداری" چندروزه را نداشتند، و گر نه اینان اهل آتش به اختیاری در "جبهه‌ی" خودی نیستند... نیز به "در دام افتادگان" اغتشاش‌ها باید گفت - آنچه‌ان که سعدی جانم فرمود:

یار "ناپایدار" دوست مدار دوستی را "نپاید" این غدار!

اما نکته این است که مجموعه‌ی حاکمیت، این بار و محض رضای خدا و بلکه محض مصالح خودشان و فرزندانش تا از گلشان، در بازخوانی جعبه سیاه پیدا شده، از الفبا و کدهای حقیقی استفاده کنند و دوباره سر مست و دلخوش در ادبیات صدا و سیمایی نشوند.

پی نوشت:

بعد از بیانات رهبری در هفته‌ی پیش در رمز گشایی آشکار تر از برخی سیاه کاری‌ها، "هنرورانی" وقت را شکار کردند برای فرصت طلبی، که الحق آبدیده و باران خورده‌ی این فن شده‌اند، و یادشان رفت آنهمه "هنر نمایی" هاشان را در دیر و دوری، که بعضی را چگونه برکشاندند و بر صدر نشاندند و این پیگرد بدان آوردم - آیدک لله تعالی ای پسر! - که عبرتی باشد برای دیگر صیادان فرصت‌ها، والله العالم!

به خدا اعتماد داری؟

اگر یک شخص ثروتمند که به او اطمینان و اعتماد داری به شما بگوید نگران نباش و غصه بدهی‌ها را نخور، خیالت راحت باشد، من هستم، این حرف او چقدر به شما آرامش می‌بخشد و راحت می‌شود. خدای مهربان که غنی و تواناست به تو گفته است: **أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ.** آیا خداوند برای کفایت امور بنده‌اش بس نیست؟ یعنی ای بنده من، برای همه کسری و کمبودهای دنیوی و اخروی ات من هستم. این سخن خدا چقدر شما را راحت می‌کند و آرامش می‌بخشد؟! **"أَلَا يَذُكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ"**، دلها با یاد خدا آرامش می‌یابد.

خدا مهر بانتر از آن چیزی است که ما فکر می‌کنیم.



درنگ

لیخن بزن! به تمام کسانی که عمرت را پایشان گذاشتی و ساده از کنارت رد شدند، به تمام کسانی که برای غصه‌هایشان گریه کردی و آنها برای ناراحت کردن چه کارها که نکردند. نمی‌دانی همین لیخن ساده همین که گوشه‌های لب‌ت بالا روند و چشم‌هایت ریز شوند چه معجزه‌ای می‌کند، جانی دوباره می‌شود برای کسانی که دوست دارند و آهی به دنبال دارد برای آنها بی که خیال می‌کنند با رفتنشان تو را عزادار کرده‌اند. بگذارد هر روز جوانه‌های لیخن روی لبانت شکوفه دهند و مستانه لب‌هایت را کش بیاورند و آواز خنده‌ات کبوترهای آسمان را به رقص در آورد.



خیلی دور خیلی نزدیک!

تاجری در یک روستا مقدار زیادی محصولات کشاورزی خرید و می‌خواست آنها را با ماشین به انبار منتقل کند. در راه از پسری پرسید: "تا جاده چقدر راه است؟" ... پسرک با لبخند جواب داد: "اگر آرام بروید حدود ده دقیقه اما اگر با سرعت بروید نیم ساعت و یا شاید بیشتر."

تاجر از این جواب متناقض ناراحت شد و فکر کرد پسرک او را دست انداخته است، به او بد و بیراه گفت و به سرعت خودرو را به جلو راند. اما پنجاه متر بیشتر نرفته بود که چرخ ماشین به سنگی برخورد کرد و با تکان خوردن ماشین، مقدار زیادی از محصولات به زمین ریخت. تاجر وقت زیادی برای جمع کردن محصول ریخته شده صرف کرد و هنگامی که خسته و کوفته به سمت ماشین بر می‌گشت یاد حرف‌های پسر افتاد و وقتی منظور او را فهمید بقیه راه را آرام و با احتیاط طی کرد.

شاید گاهی باید آرامتر قدم برداریم تا به مقصد برسیم. رهرو آن نیست که گه تند و گه خسته رود رهرو آن است که پیوسته و آهسته رود

